

معرفی برگی از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی

ابوالقاسم پژوهشگر (کوچکی)^۱

سلطان حسن کیایی ملاطی^۲ در سال ۹۴۲ هـ، صاحب پسری شد که به احمد موسوم گشت. یکساله بود که پدرش از طاعون درگذشت. این بیماری در آن زمان به شدت در گیلان شیوع داشت. احمد در همان دوران، با وجود کم سنی، به امارت گیلان بیه پیش [شرق گیلان] رسید. نیابت او را کیا خورکیای طالقانی به عهده گرفت^۳ و از تعلیم و تربیت بزرگان و فضالای بیه پیش برخوردار گردید. خان جوان بسیار زود توانست از استعداد ذاتی خود بهره گرفته، زمام امور حوزه جغرافیایی اش را مستقلاً در دست گیرد.

خان احمد گیلانی فرمانروای مطلق العنان بیه پیش^۴ [Be]Biye pish در تاریخ ۱۰۰۹ در تبعید مرد و در نجف به خاک سپرده شد، از دیر باز، شماری از گیلانیان و اشکوریان^۵ شیعه در آنجا مدفون می شدند و آرزو داشتند استخوان هایشان در اراضی غرا و حائر به خاک رود. پس از سقوط کیاییان در شرق گیلان، طومار حکمرانی او نیز به عنوان آخرین فرمانروای بیه پیش، در دارالاماره لاهیجان در هم پیچیده شد و به دنبال آن، چندین سلسله حاکمیت سادات کیایی به پایان رسید. خان احمد، طبعی شاعرانه داشت و به فارسی و گیلکی شعر می سرود. او ظاهراً ادیب الممالک دوره خود بوده است.

۱. پژوهشگر تاریخ و جغرافیای گیلان

۲. ملاط [ملات] نام دهکده‌ای است در پای کوه پَرَشکوه در جنوب شهر لنگرود که سادات کیایی از آنجا برخاسته‌اند.

۳. رجال دو هزار ساله گیلان - م.م. لاهیجانی

۴. بیه پیش به شرق گیلان اطلاق می گردید، به سر حدی سپیدرود که آن سویش را بیه پس می گفتند. بیه - بی - پی در لفظ گیلکی و طبری به معنی رودخانه است. این اصطلاح در برخی منابع تاریخی به هیئت رود پیش یا رود پس نیز آمده است.

۵. اشکور eshkavar، کوهستان‌های شرق گیلان در حومه رودسر را گویند.

معرفی برگه از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی / ابوالقاسم پژوهشگر

در آغاز جوانی با تی تی^۱ خانم، دختر سلطان چَپَک^۲ ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام حسن شد. این پسر نوجوان به سال ۹۷۵ هـ، وقتی که شاه طهماسب صفوی وارد نبرد با خان احمد شد، به بیماری مُحرِقَه مبتلا شد و درگذشت و داغی جگرسوز بر دل پدر نهاد. خان در سوگ او سرود:

زمانه سوخت، چنان جان ناتوان مرا	که هیچ تاب صبوری نماند جان مرا
ز سنگ خاره، روان گردد آب چون چشمه	اگر به سنگ بگویند داستان مرا
مسافری نرسید از عَدَم که را پرسم	که چرخ پیر کجا برد نوجوان مرا
گمان دشمنی ام بود از سپهر، ولی	کنون بدل به یقین کرد این گمان مرا

وی در سروده‌ای دیگر در ماده تاریخ فوت نوجوانش چنین آورده است:

افسوس که سلطان حسن بن احمد	برد آرزوی احمد، آخر به لحد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت	الحمد بخوان و قُل هوالله اُحد ^۳

در گذشته رسم بود که برای پادشاهان و حاکمان زمان، عناوینی با الفاظ بهترین و برترین بسازند؛ مانند شمشیر زن و تیرانداز خوب و شاعر و نکته سنج نیکو. ظل السلطان، پسر ارشد ناصرالدین شاه، باور داشت که پدرش در کمانگری بی نظیر و در سخن وری بی بدیل است. بسیاری از شاعران چاپلوس درباری، اشعارشان را به حاکمان نسبت داده، به نامشان ثبت و صلّه دریافت می‌کرده‌اند. بدین گونه شأن سرایندگان به شعر فروش تنزل می‌یافت و از این طریق امرار معاش می‌نمودند. ضمناً از شاهان نیز ادیب آریب می‌ساختند، اما در مورد خان احمد گیلانی چنین نبود. گویا او واقعاً طبعی شاعرانه داشت و از ظرایف هنر موسیقی نیز بهره‌ای برده بود. او استاد زیتون چارتاری غَچَک نواز را به استخدام خود در آورده بود که نوای ساز او، بلبل بوستان را مسحور خود می‌کرد و بر گوشه سازش می‌نشاند.^۴ خان احمد مردی بلند پرواز، جاه طلب، روشن نگر، ادب دوست و هنرپرور بود. در ریاضی، حکمت و موسیقی مهارت داشت و به فارسی شعر می‌سرود.

۱. تی تی titi - یا تی ته tite نام دخترانه گیلکی است، معادل شکوفه.

۲. چپکه - نام ایلی بود ساکن لشت نشای گیلان.

۳. بر طبق حروف ابجد، سال ۹۷۵ هجری است.

۴. در شرح حال این نوازنده چیره‌دست در یک نسخه خطی مضبوط در آرشیو دانشگاه تهران آمده: ملاعلی کامی درخواص الحیوان، جایی که از بلبل سخن می‌راند می‌نویسد، بلبل اگر نغمه سازی و حُسن آوازی استماع نماید، بی اختیار نزدیک آید. در تاریخ سستین تسعمایه ۹۶۰ [هجری] در لاهیجان گیلان استاد زیتون غچکی روزی در باغی به نغمات اعجاز سمات به ضیافت طیور پرداخته سازی می‌نواخته، بلبلی از شاخ به زیر آمده، بر گوشه غچکش نشسته بود، اظهار وجد و حال می‌نمود. (گیلان نامه، ج ۱، ص ۱۹۷).

عبدالفتاح فومنی، مورخ هم عصر او، در عاقبت کار این هنرمند بی‌بدیل می‌نویسد: ... نادره روزگار استاد زیتون سازنده [نوازنده] را حسب فرمان شاه طهماسب [به دلیل وابستگی که به دربار خان احمد داشت] به همراه مولانا عبدالرزاق دانشمند [لاهیجی] و ملاشکر شربت‌دار در زندان قلعه الموت [که مارهای سمی فراوان داشت] فرستادند، چنانچه اوقات حیات این سه نفر در آن زندان به پایان رسید. (تاریخ گیلان، چاپ بنیاد، ص ۳۰۷-۴۸)

خود اصوات و نعمات برای غزل‌هایش می‌ساخت و در بارگاه او، همیشه عده زیادی از استادان فن موسیقی، ستاره شناس، شاعر و حکیم جمع بودند. خان گیلان برای جلب رضایت آنان و ترویج و اشاعه هنر و ادب، هزینه‌های گزاف را تقبل می‌نمود. این چهار پاره از اوست:

ایام شباب رفت و خیل چشمش تلخ است می‌پیری و من می‌چشمش

خَم گشته قدم ز پیری و من ز عصا زه کرده‌ام این کمان و خوش می‌کشمش

خان احمد در آغاز، چونان نیاکان خود [سادات کیا]، پیرو مذهب زیدی بود، ولی به فرمان شاه طهماسب صفوی و احضار او به قزوین، از مذهب نیاکان خود دست شست و همراه رعایای زیر فرمانش، به شیعه اثنی عشری [دوازده امامی] گروید.

خان احمد پس از آنکه ملاشکر نامی را مأمور قتل یکی از امرای بیه پس [غرب گیلان] کرد و او را در پناه خود گرفت، مورد غضب شاه طهماسب قرار گرفت. وی قوای بیه پس را بر ضد او تجهیز نمود. به نوشته عبدالفتاح فومنی «نوائر غضب شاه طهماسب اشتعال پذیرفته، فرمان صادر شد که مردم گیلان بیه پس و گسکر، آستارا، لنگر کنان [لنکران] به سرداری معصوم بیک، بر خان احمد تاختند و دستگیرش کرده، به دارالسلطنه قزوین مغلولاً گسیل داشتند که پس از روزها تذلیل و تخفیف وی در منظر و مرآی عام به اردبیلش فرستاده، در قلعه قهقهه زندانی کردند.

خان مقتدر گیلان در روز سه شنبه ۲۷ جمادی الاخر ۹۷۵ هـ، هم‌زمان با فوت پسرش، در سیاه کله رود [کوهپایه‌های سماموس از توابع شهرستان رودسر] در حالی که چندی در کوهستان‌های اشکور متواری و سرگردان بود، دستگیر و به قزوین [پایتخت] برده شد و پس از سه ماه ابتدا به قلعه قهقهه [در ناحیه یافت از اعمال قراجه داغ آذربایجان شرقی] منتقل گردید.^۱ از این قلعه مخوف و صعب العبور بود که خان احمد، عریضه‌ای جهت رهایی خود به پادشاه نوشت:

از گردش چرخ واژگون می‌گیریم از جور زمانه بین که چون می‌گیریم

با قد خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ام ولیک خون می‌گیریم

و از پادشاه پاسخ گرفت:

آن روز که کار تو همه قهقهه بود رای تو ز راه مملکت صدر رهنه بود^۲

امروز در این قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

سرانجام بر اثر شفاعت برخی از خواص، خان احمد را از زندان قهقهه به درآورده، به قلعه اصطخر فارس که زندانی مناسب‌تر برای خان بود، اعزام داشتند تا پس از گذشت دوازده سال، در عهد سلطنت محمدخداپنده صفوی، به پا در میانی بانوی اول حرم پادشاهی مهدعلیا، از زندان رهایی یافت؛ سپس به

۱. هل.رابینو، فرمانروایان گیلان، ترجمه جکتاجی، دکتر رضامدنی، رشت: گیلکان، ۱۳۶۹، ص ۲۹-۴۸.

۲. در برخی منابع به این شکل آمده: بارای تو رای سلطنت صد مهه بود.

دربار احضار و شاهزاده مریم بیگم را به حبالة نکاحش در آورده، به سال ۹۸۵ هـ، به گیلانش روانه نمودند.^۱ خان یکبار دیگر به امارت گیلان گمارده شد، ولی این بار جبروت و سَطوت حاکمیت گذشته را نداشت. چون گماشته شاه صفوی بود، نه میراث خوار سادات کیا که خود از آن تیره بود. عبدالفتاح فومنی مورخ گیلک و معاصر با خان احمد در این باره چنین گزارش می‌دهد: چون خان احمد خان، حاکم بیه پیش مدت ده سال در زمان حیات شاه طهماسب در قلعه اصطخر فارس مقید و محبوس بود، هر چند عرضه داشت با سوز و گداز نوشته، شُفَعاء انگیخت، فایده‌ای به روزگار محنت آثار او نکرد. یک سال و نیم نیز در زمان ولیعهدی شاه اسماعیل ثانی محبوس و از خلاص مأیوس بود و مکرراً عرضه داشت نوشته، عرض حال خود می نمود. نواب شاهی از روی مرحمت وعده خلاص می‌دادند و دفع الوقت می‌نمودند. ... سلطان محمدخدابنده [صفوی] از طرف هرات و خراسان به جانب عراق نهضت فرمودند و به دارالسلطنه قزوین به تخت سلطنت جلوس فرمودند و خان احمد خان عرضه داشت دردمندانهای قلمی نموده، به دارالحرم عالیّه عالیّه مهدعلیا- که صبیبه معظمه میرعبدالله خان حاکم مازندران بود- توسّل جسته و استعانت نموده، نواب تقدس احتجاب، بلقیس الزمانی باعث خلاصی خان احمد شده، حکم جهان مطاع در باب استخلاص خان احمد عرض صدور یافت که کوتوال قلعه اصطخر فارس، خان احمد را از زندان بیرون آورده ... و خان احمد از قلعه مزبور بیرون آمده، روانه اردو گردید و به دارالسلطنه قزوین به درگاه ملک باتمکین رسیده، شرف بساط بوسی حاصل نمود و بعد از چند روز به استصواب نواب عالیّه و به صلاح ارکان دولت نواب قمر احتجاب، مهد علیا مریم بیگم را که صبیبه مکرمه شاه طهماسب بود، به عقد دوام خان احمدخان انتظام داده.^۲

ملاجلال منجم، هم‌عصر دیگر خان حاکم گیلان در این خصوص چنین می‌نویسد: ... و خان احمدخان والی گیلان بیه پیش [بیه پیش]^۳ را که در قلعه اصطخر مقید بودند، از قلعه بیرون آوردند و با اعزاز و احترام ایشان را رفیق خود ساختند.^۴ همو افزوده است: ... و ایالت گیلان بیه پیش [بیه پیش] را به خان احمد ارزانی داشتند.^۵ و این دوره‌ای بود که ملوک الطوائفی در گیلان و سایر نقاط ایران پایان یافته و صفویان

۱. با احتساب قلعه قهقهه، باید سال ۹۸۷ صحیح باشد.

۲. تاریخ گیلان، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، چاپ بنیاد فرهنگ، ص ۶۴.

۳. ملاجلال در اثر خود همه جا بیه پیش و بیه پس را به شکل بیه پیش و بیه پس آورده که اصیل تر از لفظ «بیه» است. بی و پی در لفظ گیلکی و طبری قدیم به رود اطلاق می‌گردید و شمار زیادی اعلام جغرافیایی در شمال ایران از آن برگرفته‌اند.

۴. تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، انتشارات وحید، ۱۳۶۶، ص ۴۲.

۵. همان، ص ۴۳، باید افزود که ملاجلال در آغاز منجم باشی دربار خان احمد گیلانی بود، ولی پس از آن به دربار شاه عباس راه یافت و ایام سعد و نحس تعیین می‌کرد و پیشگویی پیشه او بود. عبدالفتاح فومنی در این باره چنین می‌نویسد: «... وقتی که خبر انهزام میرعباس سلطان و فرار لشکریان در بیلاق دیلمان به سمع خان احمد والی لاهجان می‌رسد، خان احمد مضطرب و مشوش گشته، ملاجلال یزدی را که سرآمد ارباب تنجیم و قدوه اصحاب کهنات و تقویم بود...» (تاریخ گیلان، ص ۳۱۱)

معرفی برگی از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی / ابوالقاسم پژوهشگر

سیطره حکومت مرکزی خود را بر تمامی خاک ایران اعمال کرده بودند.

پایان کار خان احمد گیلانی

عاقبت کار خان احمد گیلانی را عبدالفتاح فومنی چنین می‌نویسد: پس از اینکه خبر وحشت‌ناک اثر انهدام لشکر و فرار سپه سالاران [بیه پیش] به خان احمدخان والی لاهیجان رسیده، به اتفاق چند نفر از موالیان و آقر با ازدارالسلطنه لاهیجان با خاطر خسته و دل شکسته پریشان تخت و مملکت قدیم را به ضرورت وداع و خیر باد نموده، از راه ملات و کیاباغ روانه فرُضه [بندر] رودسر گردید. ... بنابراین کیافریدون با چند نفر از ملازمان خود سوار شده، به قریه دوشل [دیوشل] - بر سر راه اصلی لاهیجان به لنگرود [به حرم علیّه] خان احمدخان که متوجه فرضه رودسر بودند و با خان احمدخان موعود بودند که به اتفاق به کشتی نشسته، روانه شیروان [واقع در جمهوری آذربایجان کنونی] شوند می‌رسد.

و نواب قمر احتجاب، شاهزاده بیگم را که حرم محترم خان احمدخان مظلوم بود، با صبیبه معظمه از راه دریاکنار برگردانیده، به طرف دیلمان می‌برد. ... شاه عباس پس از تسخیر لاهیجان، نخست دستور آزادی زندانیان را می‌دهد؛ سپس فرمان داد که بیلداران، باغ پیش قلعه را که از انواع و الوان گل و ریاحین غیرت خلدبرین و از وفور اشجار میوه‌دار، نمودار سپهر دوار بود هموار سازند. بیلداران مذکور حسب الامر عمل نموده، تمامی آن زمین جنت‌ترین را بر هم زده، اشجار و ازهار و خیابان‌ها را با خاک یکسان نمودند و اثری از آن باقی نگذاشتند و قریب دو هزار جریب زمین را که اکنون به «سبزه میدان» اشتها دارد، جهت چوگان بازی و قیق اندازی ترتیب دادند درخت [دار] قیق^۱ نصب کردند.^۲

بدین ترتیب امارت و سیادت خان احمد گیلانی و در پی آن سلسله کیاییان به پایان رسید. سبزه میدان در شهر لاهیجان تا سده اخیر بدین نام مشهور بود. این میدان از طرفی به استلخ لاهیجان و از سوی دیگر به بقعه امیرشهید محدود بود و تا سال ۱۳۲۷ خورشیدی نیز هموار و سبزه زار بود، ولی بعداً به تدریج مبدل به باغ شهرداری و ادارات دولتی و بیمارستان و خیابان و ساختمان‌های دیگر گردید.^۳

خان احمد پس از آنکه در رودسر به کشتی نشست و به شیروانات که در آن دوره تحت سیطره دولت عثمانی [ترکیه کنونی] قرار داشت، فرار نمود. [سال ۱۰۰۰ هجری مطابق با ۱۵۹۲ مسیحی] او خود را به قسطنطنیه [کنستانتین] رساند و تا زمان مرگش در همان جا ماندگار شد. وی در همان جا نیز داعیه سیادت بر صفحات گیلان را در سر می‌پروراند و در طول جنگ بین ایران و عثمانی به ترک‌ها پیشنهاد کرد که لاهیجان را به عنوان پایگاهی در اختیار آنها بگذارد و از سلطان عثمانی خواست تا قشونی از شیروان به

۱. دارقیق چوبی بلند بود که در میانه میدان بزرگ شهر برپا داشته و بر سر آن گوی یا جام زرین یا ظرفی پر از سکه زرین و گاه محکومان به مرگ را قرار می‌دادند، سپس چابک سواران تیرانداز آن را هدف تیر خود می‌ساختند و هر کس آن نشانه را به تیر می‌زد، از آن او می‌شد. دارقیق نوعی رزمایش تیراندازی و از تفریحات رایج دوره صفوی بود.

۲. تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، ص ۱۳۴-۱۳۵ (نقل به تلخیص)

۳. جهانگیر سرتیپ پور، نام‌ها و نام‌دارهای گیلان، رشت: گیلکان، ۱۳۷۱، ص ۳۱.

معرفی برگ‌ی از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی / ابوالقاسم پژوهشگر

لاهیجان که از آنجا هم تا قزوین [پایتخت آن دوره] راهی نیست، گسیل دارد تا گیلان را از چنگ شاه عباس صفوی به درآورد، ولی به کام خود نرسید. سرانجام او که به دربار عثمانی پناهنده شده بود، به عتبات عالیات رفت^۱ و در سال ۱۰۰۹ هجری دور از یار و دیار، دیده از جهان فرو بست.

از زبان گیلانی

من کلام خان احمد پادشاه:

شدهام زار و پریشان دَرَم جان کَنشا	دل پُر خون مو از عشق تومانی آتِشا
تو باغیار نشینی می دِلاخون کانی	تو بگو چه بکنم مردمان سَرزنشَا
شیوه دلبری و عشوه و ناز و غمزه	هر چه دانی تو بکن آنچه تو ذاتی رَوشَا
از فراق تو مُجَم [مَجَم] کو چه بگو چه شب و روز	هم دمی خود بگدی همسر تُرک طالشَا
موکه تا [ت] هیچ نکتا موتو خود آزرده یه بی	دو هزار چه موتی دانم یکتا و اگتَه نشَا

ترجمه فارسی:

شدهام زار و پریشان دارم جان می کَنم	دل پر خون من از عشق تو مانند آتش شده
تو باغیار نشینی دلم را خون می کنی	تو بگو من چه کنم سرزنش مردمان را
شیوه دلبری و عشوه و ناز و غمزه	هر چه دانی تو بکن آن روش که تو می دانی
از فراق تو کو چه به کوچه شب و روز گردش میکنم	همدمی خود کردی همسر ترک و تالش را

منکه به تو هیچ نگفته بودم تو خود آزرده شدی دوهزار چیز من از تو میدانم [ولی] یکی از آنها را باز گو نمی شود کرد.

بررسی واژه گیلکی طبری مَج - موج در اشعار خان احمد

یافتن یک برگ نسخه خطی خان احمد گیلانی، حاکم شاعر مآب، در آرشیو کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با ردیابی نگارنده و با کوشش دوست دانش پژوه، آقای محمدباقری سردبیر فصلنامه تاریخ علم و پژوهشگر متون نجومی و ریاضی قدیم، انجام پذیرفت. وی همچنین در بازخوانی اشعار گیلکی این نسخه همراه دوست فرهیخته لاهیجانی آقای علی امیری، نگارنده را یاری رسانده و در نگارش این وجیزه مرا برانگیختند.

۱. تمامی خاک عراق و کشورهای دیگر خاورمیانه چون اسرائیل، لبنان، کویت، عربستان، سوریه، یمن و اردن زیر سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشت و بعد از جنگ جهانی این کشورهای جعلی پدید آمدند و ظاهراً مستقل گردیدند. و صنفی از دولت‌های نفت فروش را تشکیل دادند و صاحبان قدرت و مکت گردیده و خاورمیانه را تبدیل به انبار باروت نمودند.

اشعار گیلکی و بیتی از طبری که در این نسخه خطی آمده، چندان اصیل نیست و خواننده فارسی زبان جز دو سه کلمه، می‌تواند از مفاد و معنی آن آگاه شود؛ این می‌رساند که شاعر در سرودن ابیات گیلکی به واژه‌ها و اصطلاحات نژاده آن تسلط کافی نداشته و قادر استفاده از آن در متن اشعار نبوده است. اما در کنار آن در سرودن شعر فارسی میدان تاخت و تاز بیشتری یافته و مهارت زیادتری از خود بروز داده است. اگر پنداریم که این ابیات واقعاً از تراوشات ذهنی او بوده باشد، چون حکمران و حکمرانی را با جلوه‌های لطیف شاعرانه رابطه‌ای نیست، ولی درباره خان مطلق العنان به گونه دیگر بود.^۱

تنها دو کلمه اصیل گیلکی در این سروده به کار برده شده است. یکی واژه «مُجَم» که مضارع اخباری است از واژه قدیمی مَج [ماج] لفظ غرب گیلان و لاهیجان] و مُج [موج] یا موج [موج] لفظ شرق گیلان و غرب مازندران]، و دیگر فعل منفی نَكْتَا موکه از مصدر گوْتَن^۲ گیلکی بیه پیش است به معنی گفتن. در این نوشتار به بررسی لفظ «مَج» می‌پردازیم.

واژه مَج یا موج از مصدر موْتَن^۳ به معنی گشتن و گردیدن و گذشتن است که در ترکیب‌های گیلکی و طبری و میان اعلام جغرافیایی کاربرد دارد، چون «رُشَا مَج» به معنی کوی گرد یا رهنورد، نام یکی از امرای طبرستان قدیم بود که در تاریخ‌های محلی از آن یاد گردیده.^۴

«بازار مَج» یا بازار مُج [موج]، به فروشندگان و پیشه‌وران دوره گرد اطلاق می‌گردد و بازار مَج وَجَه یا بازار مَج ریکه، به نوجوانانی گویند که تازه مستقل شده‌اند و می‌توانند خود را اداره کرده، و برای خرید یا دوره گردی به بازار روند. این ترکیب روی نامواژه‌ها نیز می‌نشیند؛ مانند لَگُموج که نام دهکده‌ای است در حومه رودسر بر سر راه تمیجان به املش.

کَل مُجَان [گرمه جان]، این نیز روستایی در حومه رودسر است.^۵ کُمیج [کوه موج] نام خاندانی در طبرستان، به معنی کسی که از پرتگاه‌های کوه راه می‌پیماید و کُمیجان نام ولایتی است در نور و نارنج

۱. در نوشته‌های یک اصطلاح گیلکی به گویش اهالی شرق گیلان بر جای مانده است. وی می‌گوید: «... اگرچه خرابی کوچسفهان است و شما به قول بیه پیشی «خویره خورم و خویره گردانم» سلوک نموده اند». (تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی، چاپ بنیاد، ص ۳۱۵، نسخه کتابخانه ملک)

2. gutan

3. mutan

۴. رَشا - در لفظ اخیر اهالی گیلان «راشسی» یا «راشائی» تلفظ می‌شود و آن به معنی کوی و خیابان باشد و همان راه شاهی است. در گذشته به راه‌هایی که شاهان می‌ساختند، «راه شاهی» می‌گفتند و آخرینش را شاه عباس نخست احداث کرد و شبکه‌ای از جاده‌های شوسه در چهارگوشه ایران، از جمله گیلان پدید آورد.

۵. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به تصحیح عباس اقبال، چاپ کلاله خاور، بخش اول، ص ۲۸۵-۲۸۸.

6. Lagmuj

۷. اکنون گرمه جُن گویند که ظاهراً فاقد معنی است، ولی کَل مُجَان به معنی کسی که در گل و لای پا می‌زند یا محلی که در آن گل و لای فراوان است. یکی از آئین‌های عزاداری در گذشته، در گل پا زدن و آن را به سر و صورت مالیدن بود. شاید بدین موضوع بستگی داشته باشد.

معرفی برگه از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی / ابوالقاسم پژوهشگر

بندبن تَنکابُن [حومه سلمان شهر].^۱ تولمچ، نام شخصی در طبرستان بود که ظهیرالدین مرعشی از آن بارها نام برده است. به معنی کسی که در گل و لای گردش می کند و دکتر منوچهر ستوده در تصحیح متن آن را به «تولمچ» برگردانده که فاقد معنی است.^۲

همچنین در یکی از ابیات طبری [مازندرانی] امیر پازواری ترکیب «ماهی موج» آمده که به معنی ماهی گرد یا محل گردش ماهی است. «میون ماهی موج به خطا نماین».^۳

آلموت، نام ولایتی است کوهستانی میان کوه‌های مرتفع رودبار و قزوین و طالقان که قلعه اسماعیلیه آن منسوب به حسن صباح، شهره آفاق بود. این نامواژه در حقیقت آله موج^۴ است و بدان معنی که از دو پاره آله [آلوه - آلوغ] به معنی عقاب و باز پرند شکاری معروف و موت [موج] لفظ گالشی و گیلکی همان گشت و گذار باشد، مجموعاً محل گشت و گردش عقاب معنی می‌دهد. و آن صفت کوه‌های مرتفع است که پرندگان تیز پرواز شکاری این جایگاه‌های رفیع را قلمرو پروازشان قرار می‌دهند. ما در حوزه کوهستانی گیلان باز کول [تپه باز]، باز نشین، باز قلعه، آلوغ فک [آشیانه عقاب]، دلفک [آشیانه دال - کرکس] و باز دشت هم داریم،^۵ که زیستگاه پرندگان تیز پرواز را در آن مناطق تأیید می‌کند.

نیز پاموجه^۶ یا پاموجونی^۷ که در گیلکی به روروک کودکان نوپا گویند و از چوب می‌ساختند و معنی «پاگشت» یا «پاگرد» می‌دهد.

سرودن گیلکی به دلیل محدود بودن واژگانش، نسبت به شعر فارسی دشوارتر است و شاعر ویژه خود را می‌طلبد که این ناتوانی در ابیات خان احمد گیلانی کاملاً مشهود است. شاعر به واسطه عدم تسلط به گیلکی تلاش نموده صرفاً افعال را به گیلکی برگرداند تا وانمود کند که گیلکی سروده است. چنین ناتوانی ای را در اشعار امیر پازواری طبری سرا نیز می‌توان یافت. وی تقریباً معاصر با خان احمد بوده و میان انبوه شعرهای طبری او به نسبت می‌توان کلمات نژاده بیشتری یافت.

۱. نامنامه ایلات و عشایر، دکتر منوچهر ستوده، ص ۴۰۹.

۲. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۶ - ۲۱۳. جای شگفتی دارد که دکتر ستوده در معنی «کُمبج» دقیق‌النظر بوده، ولی تولمچ را به تولمچ تغییر داده است.

۳. واژه‌نمای کنز الاسرار مازندرانی، به کوشش گیتی شکری، چاپ پژوهشگاه، ص ۵۵. مترجم آن را به خطا موج (امواج) ماهی معنی نموده است.

4. Alohmuje

۵. شماری از مورخان، «آلموت» را به معنی آشیانه عقاب آورده‌اند و «موت mut» را در واقع به آشیانه معنی کرده‌اند، از آن جمله حمدالله مستوفی در *نزهت القلوب*، ص ۶۱، این اسفندیار در *تاریخ طبرستان*، ص ۲۷-۲۸ و برخی دیگر «موت» را مخفف «آموتن» می‌دانند که به لفظ گالشی پروراندن و تربیت کردن است و به معنی واقعی الموت نزدیک‌تر باشد. جالب است گفته شود که در ارتفاعات کوه گنو در بندرعباس، قله کوهی به نام «بازگشت» وجود دارد که دقیقاً معادل فارسی «الموت» است و نیز «دال گرد» نام ولایتی در حومه اصفهان که محل گشت و گذار لاشخور است.

6. pamuje

7. pamujoney

گیلکی سرایان معاصر، در سرودن اشعار محلی استعداد بیشتری از خود بروز داده و از ایماژهای طبیعت پیرامون خود به خوبی بهره گرفته، شاهکارهایی را در ادبیات گیلکی پدید آورده اند. از آن جمله، اشعار گیلکی محمود پاینده لنگرودی، محمودلی مظفری کجیدی، شیون فومنی، محمدعلی افراشته رشتی و سعید طالبزاده رودسری. طالبزاده رودسری با استفاده از کاراکتر و پدیده های طبیعت گیلان، استادی فوق العاده ای به ظهور رسانده و مترجمی قدر می‌خواهد که اشعارش را به فارسی برگرداند. یک نظریه دیگر وجود دارد که گیلکی سرایان آن دوره، گویش و مکاتبات گیلکی را دون شأن خود می‌پنداشته و تمایلی به سرودن گیلکی [منهای ترانه] نداشته‌اند. اندکی نیز که سروده بوده‌اند، در گذر زمان از میان رفته است.

از میان گیلکی سرایان قدیم، اشعار شرف‌شاه طالش دولابی بر جای مانده که شماری از کلمات گیلکی را در خود دارد و به گویش بیه پسی [غرب گیلان] است دیگر نشانی از این گونه سرایندگان گیلان در تاریخ نیست و اگر هم باشد، تک برگ‌های این چینی است [مانند سند حاضر] که در آرشوها یا میان انبوه اسناد خانواده‌ها پنهان مانده است. میان اسناد و قباله‌های قدیمی، کم و بیش اصطلاحات و کلمات گیلکی را می‌توان یافت.

از دیرباز، اهالی گیلان به کارگیری کلمات اصیل را در محاوره، شعر، نثر و مکاتبات دیوانی، کسری منزلت خود دانسته و از آن دوری می‌گزیده‌اند. این صفت در مازندرانی‌ها دیده نشده و آنان به زبان طبری مباحث می‌کرده‌اند. از این روست که اشعار و متون طبری افزون‌تری نسبت به گیلکی از سده‌های پیشین از خویش به یادگار گذاشته‌اند. این میل به معجز نمودن واژه‌های نژاده گیلکی در متن نوشته‌های ظهیرالدین مرعشی مورخ قرن نهم هجری، کاملاً مشهود است و در جای‌جای نوشته‌هایش دیده می‌شود. چند نمونه آن ذکر می‌گردد. وی همه جا بیجار^۱ به معنی شالیزار را به برنجار^۲ مفرس^۳ نموده و بیه پیش و بیه پس را رودپیش و رودپس آورده و نیز لات^۴ به معنی آبزفت رودخانه را به وادی نوشته و کلمه اصیل و قدیمی وئر^۵ که معنی گذار می‌دهد. به گذر آب ترجمه کرده و کاس^۶ را که صفت مردان و زنان زاغ [کبود] چشم در گیلان است، به ازرق^۷ معرب نموده [کاس جلال به جلال ازرق]^۸ همچنین آغوز^۹ کله [آغوز بُن] را هم معادل جوزستان آورده است.

گویا نویسندگان سده‌های اخیر گیلان، چونان خانواده‌های گیلانی عصر حاضر، از به کارگیری کلمات

1. Bijar
2. lat
3. Wear
4. kas

۵. مرعشی در جایی از «کاس سعید» به هیأت اصیل خود نام برده (تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۳۶۱ - ۳۶۲) و نیز مورخ قرن دهم هجری گیلان، عبدالفتاح فومنی از وزیر با عنوان «کاس خواجه» سخن به میان آورده است. (تاریخ گیلان، چاپ بنیاد، ص ۳۱۴). گفتنی است که میل به مفرس نمودن واژه‌های اصیل گیلکی، پایه تحقیقی برای نگارنده فراهم آورده که در آینده به آن خواهم پرداخت.

معرفی برگه از نسخه خطی اشعار گیلکی خان احمد گیلانی / ابوالقاسم پژوهشگر

باستانی و اصیل ابا داشته، استعمال آن را دون منزلت خود پنداشته‌اند از کاربرد این کلمات در محاوره و مکاتبه، حتی الامکان امتناع می‌ورزیدند. این طرز فکر، اکنون میان خانواده‌های گیلانی فراوان دیده می‌شود که فرزندان خود را از فراگیری زبان مادری باز می‌دارند و نگران لهجه گویشی آنانند. آنها می‌کوشند فارسی را با لهجه و اصطلاحات تهرانیان به آنان بیاموزند، ولی نتیجه کار، اغلب مطلوب خواسته‌هایشان نمی‌گردد و پدیده‌ای به نام «کلاج فارسی» یا فارسی اَبَلِق [مُلَمَّع] را در پی دارد، که ماجرایش «یکی داستانی است پُر آه و اشک».



پیام بهارستان / ۲۴، س ۴، ش ۱۳ / پاییز ۱۳۹۰